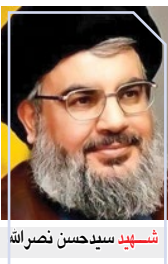
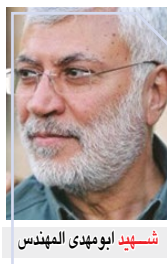




شهید قاسم سلیمانی



شهید سیدحسن نصرالله



شهید ابو مهدی المهندس



شهید مصطفی چمران



شهید اوارو دوانیلی



شهید حسن شاطری



شهید حسن طهرانی مقدم



شهید حسین همدانی



شهید حسن فخری‌زاده



شهید سیاد شیرازی



شهید محسن حججی



شهید سیدمیدیاپر حکیم



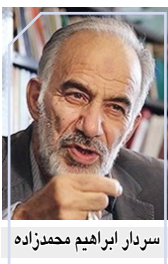
شهید عداد مغنیه



شیخ ابراهیم زکریاکی



دکتر رمضان عبدالله



سردار ابراهیم محمدزاده

زینب طاهری، همسر شهید سید مهدی موسوی هستم. در خانواده‌ای سنتی و مذهبی بزرگ شدم‌ام. متولد ۲۰ شهریور ۱۳۴۲ هستم و اَقاسِید هم متولد ۱۵شهریور ۱۳۵۷ هستند. ظاهر ماجرای آشنایی و ازدواج من و اَقاسِید این بود که بزرگی ما را به هم معرفی کرد و او به خواستگاری من آمد. اما واقعیت چیز دیگری بود. روز خواستگاری وقتی پدرم مرا به اسم صدا کرد، اَقاسِید سه مرتبه الله را گفتند. وقتی برای صحبت کردن رفتیم، به من گفتند: «سه روز قبل که نیمه شعبان بود، به جَمکران مشرف شده، به آقا امام زمان(عج) متوسل شدم. گفتم می‌خواهم ازدواج کنم، یک همسر خوب قسمت کنید.»

در میان راز و نیازهایش به آقا امام زمان گفتم: «فرم بین من و شما این باشد که اگر شما برای من همسری انتخاب کردید، نامش زینب باشد.» برای همین هم روز خواستگاری فرمودند: «هن احساس می‌کنم که شما هدیهٔ آقا امام زمان(عج) به من هستید.» و برای انجام این وصلت خیلی پافشاری کردند. من هم وقتی دیدم با چنین نیت خالصی پیش آمده، راضی شدم.

فکر کردم وقتی کسی با این اقتدار حرف می‌زند و پیش می‌آید، حتماً می‌تواند، تکیه‌گاه خوبی برای زندگی باشد. از طرفی هم چون پدرم یک پاسدار است، من به واسطهٔ رفتار خوب و بزرگ‌منشانهٔ او «پاسداری» را دوست داشتم. پدرم انسان بسیار شریفی بود و می‌دیدم که برای خانواده‌اش خیلی وقت می‌گذارد. وقتی او را بر مردهای دیگر مقایسه می‌کردم، به‌شدت خاص بود و به خانواده احترام زیادی می‌گذاشت و این باعث شده بود که ما به این نتیجه برسیم که این خصلت همهٔ پاسدارهاست. برای همین هم تمایل داشتم که همسرم حتماً پاسدار باشد.

روز خواستگاری گفتند سعی می‌کنم بهترین زندگی را برای شما فراهم کنم و بهترین اخلاقیات را در مورد شما رعایت کنم. فرمودند: «من دوست داشتم با لباس خاکی سیاه به خواستگاری بیایم، ولی خارج از عرف است، من به این لباس افتخار می‌کنم.» همان ابتدا هر شرطی که گذاشتیم، قبول کردند، برای همین دیگر این اخلاص و پافشاریشان را که دیدم کوتاه‌ام. بسیار بسیار رؤوف و با احساس بودند و هربار که به دیدنم می‌آمد، حتماًحتماً حداقل یک شاخه گل برایم می‌آورد.

بالاخره مهریه را چهارده سکه تعیین کردیم که حضرت‌اقا پذیرند خطبه را بخوانند. چون اَقاسِید می‌گفتند: «من عهد کرده‌ام که عقدمان را یا خود

امام زینب بخواند و یا نایب ایشان.» که به طور

معجزه‌آسایی شب تولد حضرت مصمصه(س) با ما

تماس گرفتند که شب تولد امام (رضاع) تشریف

بیاورید تا خطبهٔ عقدنشان را حضرت‌اقا بخوانند و

ما شب تولد امام (رضاع) همراه خانواده‌ها خدمت

حضرت‌اقا مشرف شدیم و نایب امام زمان(عج) خطبهٔ عقدمان را خواندند.

غذای بازار کرامات انسان را می‌گیرد

راز بزرگ زندگی اَقاسِید این بود که هیچ‌وقت دو روز زندگی‌اش مثل هم نبود. واقعاً هر روزش بسا روز قبیلش تفاوت داشت. آدمی‌هم نبود که همیشه بخواهد فقط نظر خود را پیش ببرد. بسیار انتعاط‌پذیر بود، یعنی هر مسئله‌ای را حتی اگر الزام بسیاری برای انجامش داشت، وقتی می‌فهمید که طبق خواست من نیست آن را بررسی می‌کرد که آیا شرعی مشکل دارد یا نه، سریع آن را کنار می‌گذاشت. غذای بیرون را نمی‌خورد و می‌گفت: «غذای بازار کرامات انسان را می‌گیرد.»

به مسائل این‌چنینی توجه زیادی داشت، اما یک‌بار منوجه شد من از اینکه هیچ‌وقت غذای بیرون نمی‌خوریم، خوشحال نیستم. تا متوجه شد برای اولین‌بار مرا به یک رستوران برد و خود او هم کنارم نشست و غذایش را خورد و خیلی راحت از موضوعی کوتاه آمد و چیزی را که شاید سال‌ها روی آن کار کرده بود، به‌خاطر من کنار گذاشت، چون فکر می‌کرد که ارزش رابطهٔ ما و قداست خانواده خیلی بالاتر از این است که بخواهد یک غذا خورده شود یا نه. همیشه سعی می‌کرد که خواسته مرا در زندگی برآورده کند. بعد از گذشت چند سال از زندگیمان، ما خیلی به هم شبیه شدیم و هرچه می‌گذشت همگرای ما بیشتر می‌شد و شکر خدا رابطهٔ ما طوری شدبه‌دو که دیگر می‌گفتم: افکارَت راز از چشمانت می‌خوانم.

اولین سفرمان، سفر به قم بود. خانوادهٔ من رسم داشتند که وقتی نوروز می‌شد، دو روزش را به جَمکران و زیارت حضرت مصمصه(س) می‌رفتیم. بعد از ازدواج من و اَقاسِید به پیشنهاد پدرم؛ در زیارت این سری همسفر شدیم از آنجایی که اَقاسِید بسیار خوش‌سفر بودند، آن سال ما را بعد از زیارت، «آقا علی‌عباس» و نطنز و کاشان هم بردند و آن‌قدر خوش گذشت که سفر دو روزه‌مان تا پنج روز طول کشید.

مردی که خطا نمی‌کرد

خصوصیات اخلاقی ما خیلی شبیه به هم بود؛ از لحاظ کمال‌طلبی و کمال‌گرایی و همین‌طور سخت‌گیری مثل هم بودیم و برای همین هم سخت‌گیری‌های اَقاسِید برایم قابل تحمل بود. در همه زمینه‌ها سخت‌گیر بودند. آدمی بود که خطا نمی‌کرد. اگر هم جایی خطایی داشتم، همدیگر را راهنمایی می‌کردیم و هر دو هم می‌پذیرفتیم و اصلاً مقاومت نمی‌کردیم. بسیار خوش‌مشرب بودند و اهل شوخ‌طبعی هم بودند؛ آن‌قدر با بچه‌ها همراهی می‌کردند که گاهی بچه‌ها مواهیش را شانه می‌زدند و در عین حال در جای خود رفتار بسیار سنجیده‌ای داشتند.

بندبند محرمی‌ترم اول ریاضی بودم؛ اَقاسِید هم ترم اول ادیان و عرفان. در خانواده ما تحصیل بسیار اهمیت داشت. اَقاسِید نیروی پیمانی سپاه بودند، اول در قسمت پایگانی و سپس وارد بخش حفاظت فیزیکی شدند. در اسفندماه سال ۸۵ همزمان با تولد فرزند دوم ما نامه دوره آموزشی ایشان برای

رسمی شدن در سپاه صادر شد و این چیزی بود که هر دو ما به‌شدت منتظرش بودیم. شش ماه دوره آموزشی در خمینی‌شهر اصفهان و شش ماه آموزشی در تهران. اَقاسِید آدم بسیار توانمندی بود و در کار بسیار جدی بودند و پشتکار داشتند. بسیار تیزهوش و زرنگ بود و حس ششم بسیار قوی داشت. محافظ بودن علم است و گاهی هم شمهٔ اَقاسِید هم علمش را داشت و هم ششش را.

در بحث‌های سیاسی بسیار بسیار ولایت‌مدار بودند. بعد از شهادت اَقاسِید دیدار خصوصی با حضرت‌اقا قسمت‌ان نشد، روز دیدار ۵ خرداد بود که تدفین اَقاسِید ۴ خرداد بود و چون ما تا اذان صبح در حرم بودیم و بعد از آن که به خانه آمدیم، بچه‌ها خیلی بی‌قراری می‌کردند، تا آنها را آرام کنم و بخوابانم، دیر شد و دیگر به دیدار خصوصی نرسیدیم و ساعت ۹ صبح رسیدیم که دیدار عمومی بود.

برکت اخلاص

اَقاسِید در این دورهٔ همراهی با شهید رئیسی به‌شدت سرش شلوع شده بود، طوری که دیگر وقتی برای فعالیت‌های دیگر برایش نمانده بود. صبح تا ششیش بر بود. گاهی می‌شد که وقتی به خانه می‌آمد، می‌گفت ۷۲ ساعت است که من نخوابیدم. واقعاً چنین توانی را هر کسی نمی‌تواند داشته باشد. وقتی عمل خالص برای خدا باشد، خدا هم برکت به جسم و جان و عمل می‌دهد اخلاص‌شان خیلی زیاد بود. کسانی که با او آشنا هستند، این را می‌دانند؛ او همیشه می‌گفت: «تقوا داشته باش.» تکیه کلامشان همین بود. خودش نیز همیشه رعایت همه‌چیز را می‌کرد. تقوا به این معنا که خدایی هست که همه‌چیز را می‌بیند و ناظر و حاضر بر اعمال و نیت ماست.

در مورد اهل‌بیت می‌گفت کلهم نور واحد، اما در مورد حضرت زهرا(س) می‌گفت: «حجت‌الله الاکبر.» حضرت زهرا(س) واقعاً برایش مادر بود و چنین حسی در مورد حضرت زهرا(س) داشت. سعی می‌کردند ذائقه‌الذکر باشد و نام اهل‌بیت بر زبانش باشد. در مسیر اهل‌بیت همیشه از نظر مالی و جسمی فراتر از توانشان می‌گذاشتند؛ همیشه می‌گفتند این خاندان، خاندان کرمند؛ به هیچ‌کس به‌هکار نمی‌مانند.

گاهی که بیرون می‌رفتیم، مداحی و روضه‌خوانی را همیشه داشتند. مداحی‌های نریمان را خیلی دوست داشتند. از حاج‌منصور، سیدذاکر و هر یک از بزرگواران دیگر... از هر کدام گوشه‌ای را می‌گرفتند و می‌خواندند.

یک زمانی دستمان تنگ بود و می‌خواستیم برای اولین‌بار روضهٔ امام حسین(ع) برگزار کنیم و اولین روضه هم به نیت حضرت مسلم بود. آن موقع خانه نداشتیم و می‌خواستم خاندان را شویم. به حضرت مسلم متوسل شدم. هرطور شده مبلغی را جور کردیم و الحمدلله توفیق برپایی روضه‌های خانگی‌مان به کرم خود اهل‌بیت(ع) در دهه محرم از همان‌جا شروع شد.

در زمینه امور خیر همیشه بخشش جان و مال داشتند. از قبال روضه‌ها باز شن درهای برکت را دیدیم، که الحمدلله انگار همه‌چیز با نظر عنایت اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند. امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها



باشی، چیزی کم نداری و جایی درمانده نمی‌شوی... راز از چشمانت می‌خوانم.

راضی نیودم محافظ شود

بعد از اینکه نیروی رسمی سپاه شد پس از آن وارد سپاه حفاظت انصارالمهدی شدند وقتی در مورد حفاظت با من مشورت کردند من به‌شدت مخالفت کردم، چون کار بعضی دوست‌انمان را که در سپاه حفاظت بودند دیده بودم و می‌دانستم کار بچه‌های سپاه حفاظت خیلی سخت است و هیچ‌وقت در خانه نیستند و زحماتشان دیده هم نمی‌شود.

در واقع یکی از چیزهایی که خیلی از آن اجتناب داشتم، این بود که همسرم وارد حفاظت شود و چیزی که از آن می‌ترسیدم همین بود که اَقاسِید فکر می‌کرد به ایسن بخش تعلق دارد و می‌گفتند محافظ در ثواب خدمت به مردم شریک است و در واقع موجب‌اتش را فراهم می‌کند ولی در برابر قصور مسئولیتی ندارد. من هم دیدم که حریف او نمی‌شوم و کوتاه آمدم.

اول وارد تیمم حفاظت وزیر اقتصاد وقت، آقای دکتر حسینی، شدند. حدود دو سال آنجا بودند که آقای وزیر طی نامه‌ای از او به عنوان بازرس‌ویژه برای مجموعهٔ وزارت اقتصاد دعوت کرد. اما سپاه نپذیرفت و از همان‌جا برای تیم حفاظت سردار جعفری فرمانده سپاه درخواست شدند. مدتی به عنوان مسئول شیفت و سپس سرتیم حفاظت شدند. در کار بسیار سخت‌گیر و جدی بودند و حتی کوچک‌ترین خطا را هم از آنها نمی‌پذیرفتند و هر کس می‌کردند، واقعاً بچه‌های حفاظت کارشان خیلی حساس است و زندگی بسیار پرستری می‌دارند به جرأت می‌گویم حتی خواب راحت ندارند حتی روزی را ندارند که فقط به خودشان و خستگی‌هایشان فکر کنند.

سردار جعفری هم با اینکه یک جانباز شیمیایی است، اما در کنار تمام مشغله‌ها و کارهای سنگینی

محافظ در ثواب خدمت به مردم شریک است و

در واقع موجب‌اتش را فراهم می‌کند ولی در برابر

قصور مسئولیتی ندارد. من هم دیدم که حریف او

نمی‌شوم و کوتاه آمدم.

اول وارد تیمم حفاظت وزیر اقتصاد وقت، آقای

دکتر حسینی، شدند. حدود دو سال آنجا بودند که

آقای وزیر طی نامه‌ای از او به عنوان بازرس‌ویژه برای

مجموعهٔ وزارت اقتصاد دعوت کرد. اما سپاه نپذیرفت

و از همان‌جا برای تیم حفاظت سردار جعفری

فرمانده سپاه درخواست شدند. مدتی به عنوان

مسئول شیفت و سپس سرتیم حفاظت شدند. در کار

بسیار سخت‌گیر و جدی بودند و حتی کوچک‌ترین

خطا را هم از آنها نمی‌پذیرفتند و هر کس می‌کردند،

واقعاً بچه‌های حفاظت کارشان خیلی حساس است

و زندگی بسیار پرستری می‌دارند به جرأت می‌گویم

حتی خواب راحت ندارند حتی روزی را ندارند که

فقط به خودشان و خستگی‌هایشان فکر کنند.

از همان اول دلش به نیرویی قرص بود که روح و جسسمش را با هم به دستش سپرده بود و قوی و با اقتدار پیش می‌رفت. آن قدر قوی، که فکر می‌کردم هر گز هیچ‌کس و هیچ‌چیز حریفش نمی‌شود. من او را مردی واقعی می‌دیدم که از پس کوه حوادث برمی‌آید، اما تقدیر و حکمت و قدرت خداوند وراى اندیشه ماست. گویا که آنانی که منش شهیدان را در و کریمانه زندگی می‌کنند و از هر چه دارند، می‌گذرند تا به خدا برسند، روزی هم بر سر مهم‌ترین دارایی خود با خدا معامله می‌کنند و از سر کرامت و در مسیر عشق جانشان را هم می‌بخشند و چنین می‌شود که خدا هم هدیه‌ای به انتخاب و خواست خودشان برایشان درنظر می‌گیرد. آن شب که همه دعا می‌کردند اتفاقی برای اهالی پرواز ادریبهشت نیفتد، اَقاسِید و همراهانش به چیزی رسیدند که یک عمر تمام وجودشان را برای آن تربیت کردند و تقدیر چنین بود که مقصد آخرین پروازشان، با رسیدن به آرزوی دیرین‌شان یکی باشد.



گفت‌وگوی کیهان با همسر شهید سید مهدی موسوی، محافظ شهید رئیسی

شهادت یادگاشی عشق به اهل‌بیت

خانواده‌دوستی؛ ملاک ارزشمندی

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.

اَقاسِید به سردار جعفری علاقهٔ بسیار زیادی

داشت و همیشه می‌گفت: «سردار جعفری انسان

بسیار بزرگی‌ست. شهادت حق اوست.» در واقع

به‌آدم‌هایی که خانواده‌دوست بودند، طور خاصی

اهل‌بیت داشت درست می‌شد. یعنی دیدم که اگر

به اهل‌بیت پناه ببری، هرگز تنهایی نمی‌گذارند.

امام صادق(ع) فرمودند که که نمک غذایان را هم

از ما بخواهید. همین است که اگر در دامن آنها

قابلی اعتماد نیستند.